

## نقد ترجمه کتاب نیچه و فلسفه

محمدتقی طباطبائی\*

شاهو رحمانی\*\*

### چکیده

با توجه به حجم گسترده ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی، در این مقاله با بررسی یکی از ترجمه‌های کلاسیک فلسفی در نظر بوده تا نخست، با ذکر برخی معیارهای کلی نادیده گرفته شده در این دست کارها، نقدی عمومی بر روند کلی ترجمه‌های فلسفی بیان شود و سپس بر اساس معیارهای داده شده در این نقد به طور خاص ترجمه نیچه و فلسفه ژیل دلوز از سوی خانم لیلا کوچک‌منش بررسی شود. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت متأسفانه این اثر فاقد معیارهای لازم برای ترجمه یک اثر کلاسیک فلسفی است. در طول مقاله نیز کوشیده‌ایم تا همین کاستی‌ها را نشان دهیم.

**کلیدواژه‌ها:** آری‌گویی - نه‌گویی، ذات، نمود، پدیده، پدیدار، خواست قدرت، به‌رسمیت‌شناختن، سنجش، انضمامی.

### ۱. مقدمه

پیش از آن‌که به ارزیابی ترجمه بپردازیم نیاز است تا برخی اصول را درباره ترجمه یک متن درجه یک فلسفی، یعنی متنی که فیلسوفان و نه متخصصان فلسفه آن را نگاشته‌اند، در نظر آوریم. می‌دانیم که آشنایی کافی با زبان مبدأ شرط نخست نزدیک شدن به هر متنی برای ترجمه است، اما گاه می‌شود که این شرط لازم به شرط کافی برای ترجمه یک متن بدل

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول) m.tabatabaei@ihcs.ac.ir

\*\* کارشناس ارشد فلسفه rahmanishaho@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲

می‌شود. البته شاید این کار در ترجمه برخی متون مشکلی ایجاد نکند، اما در ترجمه متون فلسفی، آن هم ترجمه متون کلاسیک، این نگاه بسیار مشکل‌آفرین است.

درواقع همراه با این شرط نخستین که همواره مورد توجه بوده نیاز است تا به دو شرط بسیار اساسی دیگر در ترجمه متون کلاسیک فلسفی توجه شود. شرط اول، که با نیم‌نگاهی به مترجمان انگلیسی آثار فلسفی از زبان‌های قاره‌ای آشکارا به‌نظر می‌آید، مقام تفسیری و تخصصی مترجم در متن مورد ترجمه است. نمی‌توان متنی فلسفی و درجه یک را ترجمه کرد، مگر آن‌که مترجم خود مفسر و متخصص فلسفه آن فیلسوف باشد.

کسی که نگاهی سازمند و دقیق نسبت به فلسفه یک فیلسوف ندارد، به صرف داشتن آشنایی اولیه با افکار او و آشنایی با زبان مبدأ، شایستگی ترجمه دقیق این اثر را نمی‌یابد. اگر ترجمه کافمن از آثار نیچه به انگلیسی به متنی کلاسیک بدل شده به این خاطر است که کافمن پیش و بیش از هر چیز متخصص نیچه است. همین سخن را می‌توان درباره ترجمه ژان هیپولیت از *پدیدارشناسی روح* هگل به زبان فرانسه و نیز ترجمه تری پینکارد از آن به انگلیسی گفت. این مترجمان در گام نخست مفسران و متخصصان فیلسوفی هستند که آثارش را ترجمه می‌کنند، و به همین خاطر نیز ترجمه آن‌ها شأن و مقام نوشته اصلی را نزد متخصصان پیدا می‌کند. تا هنگامی که مترجم درکی فراگیر و سازمند از فلسفه فیلسوف مورد نظر نداشته باشد، نمی‌تواند در گام نخست ربط میان جملات و در گام‌های بعدی ربط میان پاراگراف‌ها و بخش‌های گوناگون اثر را دریابد، به همین خاطر اثر ترجمه‌شده ربط منطقی و کلیت اندام‌وار خود را از دست می‌دهد و تبدیل به جُنگی از جملات و واژه‌های نامربوط می‌شود.

بنابراین نیاز است تا مترجم پیش از انتخاب یک اثر برای ترجمه به توان تخصصی خود نگاهی بیندازد تا در میانه راه ترجمه در صحرای کلمات حیران و سرگردان نشود و این سرگردانی را به خواننده مشتاق نیز منتقل نکند.

و اما شرط دوم این است که مترجم زبان مقصد را نیز به خوبی زبان مبدأ بلد باشد و افزون بر آن توان هنری و ابداعی هم در این زبان داشته باشد. به دیگر سخن، یک مترجم باید یک نویسنده باشد. زیرا هنگامی که با یک اثر فلسفی روبه‌رو می‌شویم به نوشته یک نویسنده که در پی بیان امری نو با زبانی نو است برمی‌خوریم و مترجم در این رویارویی باید بتواند زبانی مناسب برای بیان نوبودگی این اثر فلسفی بیافریند. برگردان واژه‌به‌واژه و تلاش در وفاداری ساختاری برای این منظور کافی نیست. فیلسوف برای درک نو خود از

جهان، زبانی نو پدید آورده و این بر مترجم است که برای انتقال این امر نو به زبان مقصد توان ابداعی خود را به کار گیرد تا بتواند در زبان مقصد زبانی قابل فهم و در عین حال نو پدید آورد تا رسانه‌ای باشد برای انتقال درک نو فیلسوف.

نبود این دو شرط در هر ترجمه فلسفی جبران‌ناپذیر است و بیش از آن‌که ترجمه کمکی به درک خواننده از فیلسوف کند، راه سرگردانی و ناهمپی را باز می‌کند. از مترجمی که درک نو فیلسوف را به نحو سازمند و تخصصی نیافته و برای بیان آن زبان مناسبی نپرداخته باشد نمی‌توان توقع داشت که اثری یک‌دست و قابل فهم ارائه کند.

ترجمه کتاب *نیچه و فلسفه* این هر دو مشکل را دارد، افزون بر این‌که گاه مشکلاتی صوری و ابتدایی نیز خواننده شورمند را تلخ‌کام می‌کند.

## ۲. نگاهی کلی به اثر

پیش از پرداختن به ترجمه و کاستی‌های آن بد نیست اندکی به خود کتاب بپردازیم. *نیچه و فلسفه* کتابی است دشوارخوان. این دشواری معلول چند نکته ظریف است؛ کتاب خوانش فیلسوفی توانا از کلیت *فلسفه نیچه* است که در آن از تقسیم‌بندی‌های معمول کتاب‌های تفسیری و پاره‌پاره‌کردن‌های فکر فیلسوف به منظور همه‌فهم‌کردن آن خبری نیست؛ فصل‌های اصلی و عنوان‌های فرعی بسیار مبتکرانه‌اند و محتوای همگی آن‌ها تعیین نسبت *نیچه* با کل تاریخ فلسفه است.

بنابراین نخستین هدف از کتاب *دلوز* فهمیدن جایگاه *نیچه* در تاریخ فلسفه است، این کتاب تلاشی است برای نشان‌دادن میراثی که *فلسفه نیچه* در درون آن معنادار می‌شود. این هدف چنان در کل اثر مرکزیت دارد که *دلوز* در راستای تحقق آن حتی گاه تلاش می‌کند *نیچه* را در بستر *فلسفه نقادی کانت* تفسیر کند و کار او را همانند کانت گونه‌ای سنجش‌گری بداند. این مطلب از آن جهت جالب توجه است که *نیچه* در آثار خود سخت‌ترین انتقادهای را به کانت کرده است و چنین به نظر می‌آید که میان طرح فلسفی وی و کانت هیچ تشابهی نیست.

اما هدف دیگری که در ضمن این هدف کلی در طول کتاب پی‌گیری می‌شود تمایز بنیادین منظر عام فلسفی *نیچه* نسبت به دیگر فیلسوفان است. در این کتاب *نیچه* به‌عنوان فیلسوفی تراژیک معرفی می‌شود و فیلسوف تراژیک نیز در برابر فیلسوفی طرح می‌شود که اهل دیالکتیک است. تراژدی و دیالکتیک به‌نحوی در این تفسیر تا حد عام‌ترین منظرهای

فلسفی ای برکشیده می‌شوند که دیگر نمی‌توانند با یک‌دیگر آشتی داشته باشند: فیلسوف یا اهل دیالکتیک است یا تراژدی.

به دیگر سخن، یک فیلسوف یا نسبت امور متفاوت را در پیوستگی ای دیالکتیکی رفع می‌کند یا این‌که تفاوت را اصل دانسته و امکان پیوستگی و رفع را نفی می‌کند. این عام‌ترین منظر فلسفی صورت دیگری از مسئله وحدت و کثرت در تاریخ متافیزیک است که البته فهم این تمایز مفهومی است راه‌گشا برای درک فلسفه خود دلوز. در واقع فهم کار دلوز در این نوشته، خواننده را درگیر بازنگری در کل نگاهش به تاریخ فلسفه می‌کند. البته مقصود از این نوشته به هیچ روی توضیح یا تفسیر یا معرفی کتاب دلوز نیست؛ اما توضیح این نکات از آن رو ضروری است که تا اندازه‌ای روشن شود که تلاش دلوز در بخش اعظم کتاب مصروف چه هدفی شده است. او می‌کوشد تا دقت مفاهیم نیچه را در بستر تاریخ فلسفه و در نسبت با دیگر فیلسوفان نشان دهد. وی در این راستا تحلیلی را پیش می‌نهد و بر آن است که این تحلیل برای فهم فلسفه نیچه ضروری است، زیرا همواره در استحکام و دقت و نظام‌مندی فلسفه نیچه تردید شده است، در حالی که بر اساس این تحلیل چنین پنداری از میان برداشته می‌شود. از این جاست که می‌توان دریافت فهم دقیق، سازمند و تاریخ‌فلسفه‌ای نیچه تا چه اندازه دشوار است و نیز تا چه اندازه مهم است تا در فرایند ترجمه این کتاب به دقت مفاهیم و تمایزهای میان آن‌ها توجه شود.

### ۳. نقد تحلیلی ترجمه اثر

این کتاب از ترجمه انگلیسی کتاب ژیل دلوز از سوی هیو تاملینسون به فارسی برگردانده شده، ولی شوربختانه هیچ اشاره‌ای در شناسنامه کتاب به این امر نشده است. در پیش‌گفتار مترجم انگلیسی نیز که نام تاملینسون را می‌بینیم به هیچ وجه نمی‌توان دریافت که او مترجم انگلیسی کتاب است. افزون بر این اشاره نشده که منبع اصلی ترجمه کدام ویراست از ترجمه آقای تاملینسون است.

نکته دیگری که بسیار به چشم می‌آید نبود فهرست برابرها و اعلام در پایان کتاب است. هنگام ترجمه یک متن فلسفی، داشتن فهرستی از برابرها بسیار لازم است، زیرا برگردان واژه‌های فلسفی از فرانسه به انگلیسی و از انگلیسی به فارسی برای خواننده آکادمیک بسیار مهم است. این امر زمانی ضرورت خود را نشان می‌دهد که بی‌توجهی مترجم به اصطلاح‌شناسی رایج در زبان فارسی را ببینیم. البته مترجم محترم کوشیده تا با

آوردن برابرها در پانوشت صفحات تا حدی این مشکل را برطرف کند، اما افزون بر این کار در یک اثر فلسفی کلاسیک نیاز است تا واژه‌نامه‌ای چندزبانه (بسته به زبان‌های به‌کاررفته در متن) به کتاب افزوده شود تا در صورت تفاوت ذوق مترجم در برگردان برخی اصطلاحات معنای اصلی و دقیق اصطلاح در لابه‌لای واژه‌های نادقیق زبان مقصد گم نشود. نکته‌ای که درباره کتاب منتشرشده از سوی نشر رخداد نو توجه را به خود جلب می‌کند طراحی جلد کتاب است که شکل و چشم‌نواز از کار درآمده و رغبت خواننده را دست‌کم برای ورق‌زدن کتاب برمی‌انگیزد. تصویری از نیچه که با سیاه‌قلم کار شده است (همانند تصویر کتاب بر روی جلد ترجمه انگلیسی) در زمینه‌ای کاملاً سفید و در زیر، عنوان کتاب و اسم نویسنده و مترجم با رنگ‌بندی بسیار متوازن نشان از دقتی دارد شایسته ذکر و تحسین.

### ۱.۳ بررسی برخی اصطلاح‌های فلسفی

#### identity-identical ۱.۱.۳

مترجم در صفحه ۵ جمله «every time we understand the eternal return as the return of the identical or the same, we replace...» را چنین ترجمه کرده است: «... به‌عنوان بازگشت چیزی یکسان و عیناً تفسیر می‌کنیم» که باید «چیزی همان یا این همان» ترجمه می‌کرد. در صفحه ۸۰ می‌خوانیم: «به نظر نیچه، بازگشت ابدی به هیچ نحو اندیشه‌ای از یکسانی (اندیشه‌ای درباره امر این همان) نیست، بلکه اندیشه‌ای از ترکیب است.» identity در همان صفحه، کیستی ترجمه شده است که به هیچ وجه نمی‌توان دلیل این نایکسانی در برگردان اصطلاح به زبان فارسی را دریافت، «هیچ‌کس نقد همه اشکال کیستی را به اندازه نیچه پیش نبرده است.» در صفحه ۲۰ می‌خوانیم: «آگاهی از هویت اراده در همه ظهورات خود...» که باز در ترجمه identity آمده است. سپس در ترجمه ایشان در صفحه ۶۲ به‌ناگاه متوجه می‌شویم که هویت یا همان identity در کنار علیت و غایت از مقولات هر اندیشه معقولی است. «نظام نقادی او در سه سطح، یعنی علیه هویت منطقی، علیه تساوی ریاضیاتی و علیه تعادل فیزیکی عمل می‌کند». البته اشتباه و نایکسانی در برگرداندن این اصطلاح به فارسی بارها و در جای‌جای کتاب قابل مشاهده است. اشاره مفهوم این‌همانی به اصل هویت در فلسفه که به همراه اصل طرد شق ثالث و اصل این‌نه‌آنی یا غیریت در ذیل اصل امتناع تناقض قرار داده می‌شود، در این نوشته کاملاً آشکار است، که البته از سوی

مترجم محترم نادیده گرفته شده و در نتیجه این مفهوم در متن جابه‌جا بر اساس سیاق جملات به صورت‌های گوناگون برگردانده شده است.

### ۲.۱.۳ negation و affirmation

مترجم در برگردان این دو واژه از **تأیید و نفی** به جای **آری‌گویی و نه‌گویی** به زندگی، استفاده کرده است. اصلاً بحث بر سر این نیست که لزوماً آنچه داریوش آشوری در ترجمه‌های خود از آثار نیچه برگزیده درست است و هر مترجمی موظف است آن‌ها را ملاک قرار دهد، اما باید دید پیشنهاد مترجم تا چه اندازه در بازنمایی یکی از کلیدی‌ترین اصطلاحات نیچه در نقد متافیزیک و یکی از هم‌بسته‌های مفهومی و عینی «خواست قدرت» موفق و کارآمد بوده است. پیش از بیان نمونه‌ها ذکر این نکته نیز ضروری است که این دو واژه در تفسیر دلوز از نیچه بسیار پربسامند و در طول کتاب از هیچ اصطلاحی تا این اندازه استفاده نشده است. در واقع دلوز بار تمام تفسیر دشوار خود از امر تراژیک را روی دوش همین دو واژه می‌گذارد.

«امر سراسر کنشی و تأیید ناب را آزاد می‌گرداند» (صفحه ۵) که حتی اگر **آری‌گویانه** را نیز انتخاب نکنیم، **ایجابی** بیشتر ما را به فهم این جمله نزدیک می‌کند. «دیونسیوس به نحوی مصرانه به عنوان خدای مثبت و تأییدکننده نشان داده می‌شود» (صفحه ۲۸). «نیروی خلاقانه - مثبت» (صفحه ۲۹). نکته دیگر این که حتی مشی واحدی در ترجمه این واژه وجود ندارد و بی آن که بافت و زمینه بحث تغییری کرده باشد، این واژه گاهی **تأیید** و گاهی **مثبت** ترجمه شده است. به همین سیاق، مفهوم مقابل آن نیز **نفی** ترجمه شده است: «نفی و تأیید زندگی» (صفحه ۲۹). از نفی بیشتر برای رساندن معنای گونه‌ای سلب استفاده می‌شود در حالی که ما در نه‌گویی به زندگی پشت می‌کنیم به خاطر توجه به چیزی دیگر. این واکنش محصول زهد است و همان چیزی است که نیچه کین‌توزی می‌نامد و اشاره دارد به تنها راه رهایی از چیرگی خواست (اراده) بر ما در شوپنهاور، یا این که نه‌گویی به زندگی نتیجه این کین‌توزی است که در اخلاق و متافیزیک و حتی علم ریشه دوانده است. در واقع زندگی هست؛ فقط ما به آن آری نمی‌گوییم. بنابراین **نفی** برگردان خوبی برای این واژه نیست. «آن‌ها که از وفور زندگی رنج می‌برند، رنج را به **تأیید تبدیل می‌کنند**». حال آن که منظور این است: عده‌ای به جای رنج بردن، فراخوانی تراژیک را پاسخ می‌گویند و با آن رودررو می‌شوند. به این دلیل معلوم است که «رنج را به آری‌گویی بدل می‌کنند» درست‌تر است.

دلوز در فصل اول کتاب از ذات امر تراژیک و مقوم آن سخن می‌گوید و دشواری تحقق آن را سختی‌هایی می‌داند که در برابر تبدیل کردن همه چیز به ابژه یک آری‌گویی‌اند. یعنی همه چیز ابژه‌ای است تنها و تنها برای آزمون یک چیز: آری‌گویی ما. مهابت و قاطع بودن و سرنوشت‌ساز بودن این کنش در لفظ آری‌گویی است که نمایان می‌شود. کلمه تأیید موافقتی ساده و سرجنباندنی محتاطانه را نشان می‌دهد که در عادی‌ترین سطوح ارتباط با چیزها رخ می‌دهد. جمله‌ای که در پی می‌آید به خوبی تفاوت مذکور را نشان می‌دهد: «... سختی‌های تبدیل همه چیز به ابژه یک تأیید...». این مثال‌ها نیز به خوبی تفاوت کنش قهرمانانه آری‌گویی را با موافقت دست‌پایین تأیید نشان می‌دهد: «خصلت تأییدی موسیقی» (صفحه ۳۶)، «هستی تأییدشده» (صفحه ۴۴) که مقصود هستی‌ای است که به آن آری گفته شده است. «چندگانگی، تأیید یگانگی و شوند، تأیید بودن است. تأیید شدن، خود، بودن است. تأیید چندگانگی، خود، یگانه است. تأیید چندگانه، روشی است که در آن، یگانه خود را تأیید می‌کند» (صفحه ۴۵). «او شوند را به تأیید درآورد». «عبارت طریق اندیشیدن به معنای یک تفکر تأییدی است، تفکری که زندگی و خواست زندگی را تأیید می‌کند». آیا ما زندگی را تأیید می‌کنیم یا به زندگی و خواست آن آری می‌گوییم؟ تأیید، آن جنبه فعال و تراژیک آری‌گویی را نشان نمی‌دهد که منظور نظر نیچه است.

مشکل اصلی در این برابرها، کم‌رنگ کردن و گاه از بین بردن تأکید دلوز بر روی مفاهیم کلیدی و تعیین‌کننده فکر نیچه است. همان‌گونه که در مقدمه نیز اشاره شد، به صرف برابری اولیه میان یک اصطلاح و برابرها در زبان مقصد نمی‌توان به راحتی از آن در ترجمه استفاده کرد، بلکه باید نخست معنای آن اصطلاح بر اساس بافت کلی فلسفه فیلسوف به دست آید تا بتوان با توجه به آن بافت واژه‌ای مناسب در زبان مقصد یافت یا در صورت نیاز ساخت.

### ۳.۱.۳ apparition–appearance

«یک پدیده یک جلوه نیست» (صفحه ۱۳). اگر جمله را به صورت ساده‌تر بازنویسی کنیم با این جمله روبه‌رو می‌شویم: «پدیده جلوه نیست». مترجم در این جا جلوه را برگردان appearance در نظر گرفته است. شاید اگر مفهوم مقابل appearance را بدانیم بهتر دریابیم که چرا آن را به نمود ترجمه کرده‌اند. این کلمه در مقابل ذات (essence) است و این تمایز اساساً افلاطونی است. ذات (بود) وجه تغییرناپذیر چیزهاست و نمود صرفاً آنی است که به حس درمی‌آید و متعلق ایستمه (شناخت یقینی) نمی‌تواند باشد. در افلاطون نباید نمود را

پدیدارشدگی (پدیدار) بنامیم. پدیدارشدگی مختص فلسفه‌های کانتی و پساکانتی است که دیگر از نمود در برابر ذات سخن نمی‌گویند. زیرا چیزی که پدیدار می‌شود بی‌تردید پدیدار چیزی است؛ ولی ما تنها با چیزی که پدیدار شده است کار داریم و به شرایط پدیدارشدگی این پدیدار می‌پردازیم. پدیدار کانتی دیگر نمود افلاطونی نیست؛ زیرا در برابر ذات نیست. دلوز می‌خواهد درباره فلسفه نیچه این نکته را یادآوری کند که پدیده برای نیچه نه نمود افلاطونی است، نه پدیدار (یا پدیدارشدگی) فلسفه سنجش‌گرانه، بلکه ابژه‌ای است برای خواست، ابژه‌ای برای آری‌گویی و «نشانه‌ای است که در نیرویی موجود معنا می‌یابد». به این جمله در صفحه ۱۸ توجه کنید: «زیرا ابژه فی‌نفسه یک جلوه نیست بلکه شیخ یک نیرو است». گمان می‌کنم اصلاحات گفته‌شده در فهم این جمله تا حدی کارگر شود. پرسش این است که پیشنهاد مترجم برای ترجمه نمود به جلوه کدام‌یک از تمایزهای گفته‌شده را در خود بازمی‌نمایاند.

حال آنچه در برابر جلوه (نمود) قرار دارد در ترجمه ایشان **شیخ** نامیده شده است، یعنی همان apparition که همان‌طور که گفته شد باید پدیدارشدن ترجمه شود. یعنی بنا به ترجمه ایشان، تفسیر دلوز از نیچه این است: «پدیده جلوه نیست و یا حتی یک شیخ» (صفحه ۱۳). در حالی که منظور دلوز این است که هر پدیده‌ای در نگاه نیچه نه نمود به معنای افلاطونی است، نه گونه‌ای پدیدارشدن به معنای کانتی که به شرایط پدیدارشدن آن پردازیم؛ بلکه ابژه خواست و آری‌گویی است. این که پدیده نه نمود و نه پدیدار است جنبه شوپنهاوری فلسفه نیچه است که آن را فلسفه خواست (اراده) و نه فلسفه آگاهی می‌کند. این که پدیدار کانتی را شیخ و نمود افلاطونی را جلوه ترجمه کنیم به کلی ربط و نسبت اندیشه نیچه را با تاریخ فلسفه برای ما نامعلوم می‌کند، در نتیجه باید برای فهم آنچه دلوز درباره وی می‌گوید به معنای روزمره‌ای که از این واژه‌ها در ذهن داریم رجوع کنیم که نتیجه آن هم از پیش معلوم است.

دوگانه ذات-نمود در صفحه ۱۴ جوهر-جلوه ترجمه شده است. مثلاً در صفحه ۴۵ آمده است که «... مثل جوهری در پشت جلوه‌ها باشد». ایشان جوهر را در ترجمه essence آورده‌اند. به همین مقدار بسنده نشده است و در صفحه ۶۲ می‌خوانیم: «جوهر سنخ‌شناسی چیست؟» این بار جوهر در ترجمه nature آمده است. این آمیزه جوهر-جلوه-شیخ و این بی‌دقتی در برگردان اصطلاحات، در واقع، بیش از آن که هدف اصلی نوشتن کتاب دلوز را برآورده کند، آن را نقض می‌کند، زیرا آن دقت مفهومی مورد ادعای دلوز درباره فکر نیچه با



این بی‌دقتی‌ها به کلی از بین می‌رود و بر خلاف تلاش دلوز خواننده فارسی‌زبان به این باور خواهد رسید که نیچه بیش از آن‌که یک فیلسوف دقیق و سازمند در کنار دیگر فیلسوفان بزرگ باشد، ادیبی است متفنن در فلسفه، یعنی دقیقاً عکس آن چیزی که دلوز می‌خواهد درباره نیچه در این کتاب اثبات کند. آمیزه جوهر-جلوه-شبح در صفحات ۱۹، ۲۶ (دو بار)، ۲۷، ۴۵ نیز تکرار شده است.

جمله‌ای که اکنون می‌خوانید آینه تمام‌نمای کژتابی‌های حاصل از بی‌دقتی در ترجمه appear و affirmation است. «دیونیسوس همه آن چیزهایی را که به چشم می‌آیند تأیید می‌کند، حتی تلخ‌ترین رنج‌ها را و در همه چیزهای تأییدشده به چشم می‌آید» (صفحه ۳۴). بیرون‌بردن مفاهیم از معنای اصطلاحی و فلسفی خود یعنی حرکت در خلاف مسیر حرکت فیلسوفان برای هرچه روشن‌تر کردن مفاهیم. این کار سبب می‌شود که به جای معانی متعین و دقیقی که فیلسوفان برای یک اصطلاح وضع کرده‌اند، خواننده مجبور شود برای فهم مطلب به درک عام و معمولی خود از آن واژه در زبان خود رجوع کند و معنای اصطلاح را بر این اساس دریابد که چنین اتفاقی بدون شک کژفهمی او را به همراه دارد.

پیش از ذکر اشکالات جزئی‌تر باید اشاره کرد در جاهایی که از اشتباهی در ترجمه حرف می‌زنیم و بر روی کلمه‌ای انگشت می‌گذاریم، دانستن این‌که مترجم فلان واژه را در ترجمه فلان واژه به کار برده است در این نوشته، تنها از طریق مقابله متن فارسی با انگلیسی ممکن شده است. مترجم تنها معادل انگلیسی چند کلمه انگشت‌شمار را در پانوشت در اختیار خواننده قرار داده است و البته همان‌گونه که اشاره شد نیاز به فهرست برابرها در این‌جاست که خود را نشان می‌دهد، زیرا در صورت وجود چنین فهرستی خواننده می‌تواند بدون نیاز به کاویدن متن اصلی، اصطلاحات اصلی را بیابد و درک خود را تصحیح کند.

### ۲.۳ برخی اشکال‌های جزئی

در فصل یک کتاب در برگردان واژه critique از سه واژه استفاده شده است: سنجش‌گری، نقد، نقادی. هرچند مترجم بیش‌تر از واژه سنجش‌گری استفاده کرده است، دقیقاً دلیل به‌کاربردن دو واژه دیگر اصلاً مشخص نیست. هیچ‌کدام از این برابرها غلط نیست؛ منظور بیشتر نداشتن مثنی واحد در ترجمه است. زیرا خصوصیت هر ترجمه خوب این است که مترجم تصمیم خود را برای برگرداندن واژه‌های کلیدی بگیرد. تثبیت اصطلاحات یکی از مهم‌ترین تکنیک‌ها برای آسان‌سازی و روان‌سازی فهم یک متن فلسفی است.

ایشان در ترجمه appraisal که به معنای واریسی ساده چیزی و تعیین ارزش و قیمت آن است نیز سنجش‌گری را به کار برده‌اند. اگر مترجمی تصمیم بگیرد critique را سنجش یا سنجش‌گری ترجمه کند دیگر نباید جابه‌جا از کلماتی چون نقد و نقادی و ... استفاده کند و افزون بر آن نباید چیزی را که معنایش این نیست و به هیچ وجه در بردارنده سنجش فلسفی به معنای کانتی کلمه نیست، سنجش‌گری ترجمه کند. نباید فراموش کرد که اصطلاح کریتیک به ویژه اشاره به فلسفه کانتی دارد (← صفحه ۱۰).

نمونه دیگری از بی‌تصمیمی مترجم که بسیار ابهام‌زا و گمراه‌کننده است در ترجمه کلمه will اتفاق افتاده است. در صفحه ۱۹ می‌خوانیم: «خواست بالضروره بر خواستی دیگر اعمال می‌شود». دقیقاً در خط بعد می‌خوانیم: «مسئله، ارتباط اراده‌ای است که فرمان می‌دهد و اراده‌ای که فرمان می‌برد». تمام این کلمات در متن انگلیسی will هستند. مترجم در نیمه اول صفحه از کلمه خواست و در نیمه دوم از کلمه اراده استفاده کرده است، بدون این‌که در پراکنش اشاره‌ای به این برابری کند.

نمونه دیگر، ترجمه کلمه evaluation است که بیشتر ارزیابی ترجمه شده است؛ اما بدون دلیل مشخصی در برخی بخش‌های دیگر از جمله در صفحه ۱۱، ارزش‌یابی ترجمه شده است.

– «ارزیابی، ارزش‌ها را بر اساس سنجش پدیده‌ها پیش‌فرض خود دارد» (صفحه ۴). این جمله ترجمه این عبارت بوده است:

And evaluation presupposes values on the basis of which phenomena are appraised.

یعنی ارزیابی، ارزش‌هایی را پیش‌فرض می‌گیرد که پدیده‌ها بر اساس آن ارزش‌سنجی می‌شوند.

– «مسئله نقادی، ارزش ارزش‌ها و ارزش ارزیابی‌هایی است که از آن‌ها ارزش ارزش‌ها گرفته می‌شود و بنابراین مسئله، مسئله خلق کردن است» (صفحه ۵) که باید این‌گونه ترجمه می‌شد: «مسئله سنجش، تعیین ارزش ارزش‌ها و نیز سنجش ارزش‌دآوری‌ای است که تعیین ارزش ارزش‌ها محصول آن (یعنی سنجش ارزش‌دآوری) است».

– «و اصل ارزش‌هایی هستند که بر اساس آن‌ها ارزیابی انجام شده است» که ترکیبی است ناگویا برای بیان چیزی که معمولاً این‌گونه بیان می‌شود: «اصل‌هایی هستند برای ارزش‌هایی ...».

- «نظریه ارزش‌ها سبب ظهور یک جبرباوری تازه شده است» (صفحه ۴). جبرباوری در ترجمه conformism آمده است و مقصود از آن همگون‌گرایی یا همگون‌سازی است.

- Fact در چند جا از جمله در صفحه ۱۱ حقیقت ترجمه شده است که قاعدتاً در ترجمه truth به کار می‌رود. برای ترجمه این واژه امر واقع یا واقعیت باید به کار رود. به‌ویژه که در مفهوم truth صدق نیز گنجانیده می‌شود و این جنبه حقیقت به هیچ وجه با fact نسبتی ندارد. این اصطلاحات در زبان فلسفی فارسی امروز ما تثبیت شده‌اند و تخطی از آن‌ها جز ایجاد ابهام و کژفهمی نتیجه‌ای ندارد.

- «نیچه هم به ایده بلندپروازانه‌ای که ارزش‌ها را نسبت به خاستگاه بی‌تفاوت می‌داند حمله می‌کند». بلندپروازانه ترجمه کلمه انگلیسی high است و باید برین ترجمه می‌شد. مقصود از برین بودن این است که ایده‌هایی متعالی را بر ارزش‌ها بار کنیم و آن‌ها را تنها بر اساس این ایده‌ها بررسی کنیم و به خاستگاه‌های عملی و تجربی آن‌ها بی‌اعتنا باشیم. چنین ایده‌ای برین یا، با تسامح و توسع بسیار، متعالی است، نه بلندپروازانه.

- عبارت کثرتی از نیروهای کشش‌گر و کشش‌پذیر، در متن انگلیسی هست و در ترجمه یکی از جمله‌ها جا انداخته شده است. (صفحه ۱۸، جمله‌ای که این عبارت در آن هست: این اصل فلسفه طبیعت نیچه است.)

- «atoms are their own object» در صفحه ۱۸ این‌گونه ترجمه شده است: «اتم‌ها برای خودشان هدف‌اند»؟! در این عبارت، مفهوم ابژه که یک مفهوم چالش‌برانگیز و اساسی در فلسفه پساکانتی است به یکی از معانی روزمره آن یعنی هدف برگردانده شده است.

- «مسئله واقعی، مسئله ارتباط اراده با عدم اختیار نیست، بلکه مسئله، ارتباط اراده‌ای که فرمان می‌دهد با اراده‌ای است که فرمان می‌برد». این کلمه ترجمه involuntary است؛ منظور نیچه در این جا مسئله تقابل نیروهاست و می‌خواهد بگوید تقابل نیروی فرمان‌ده و فرمان‌بر است. نیرو را نباید مکانیستی تفسیر کرد. باید گفت: «مسئله ارتباط خواست (اراده) با امر غیرمبتنی بر خواست (یعنی چیزی که خواستی ندارد) نیست».

- «نیچه چیزی را کشف می‌کند که به نظر او غامض‌کنندگی اصیل شوپنهاوری است». ترجمه Mystification است. همین کلمه در صفحه ۵۵ گمراهی! ترجمه شده است.

- «به این معناست که نیچه تجربه‌گراست» (صفحه ۲۲). با رجوع دقیق‌تر به متن متوجه می‌شویم که ترجمه باید این‌گونه باشد: «به این معناست که (چیزی به نام) تجربه‌گرایی نیچه‌ای وجود دارد». تجربه‌گرا عنوانی است خاص برای اشاره به تفکری خاص در تاریخ

فلسفه و برای نسبت دادن تجربه‌گرایی به فیلسوفانی مانند نیچه که در میان این نحله خاص نیستند باید با دقت عمل کرد و گفت که می‌توان گونه‌ای از تجربه‌گرایی را در نیچه ملاحظه کرد. این دقت را دلوز در نوشته خود به کار برده اما مترجم محترم برای آسان‌سازی جمله به راحتی این دقت را نادیده گرفته و نیچه را تجربه‌گرا خوانده است.

– «... به‌عنوان نشان دادن قدرت و برتری و تصدیق «یکی» از قدرت «دیگری» است». دو اشکال این ترجمه یکی انتخاب واژه تصدیق برای recognition است و دیگری حرف اضافه‌ای که برای تصدیق آمده است. این جمله را این‌گونه می‌توان بازسازی کرد: «به‌مثابه به رسمیت شناختن قدرت «یکی» از سوی «دیگری» فهمیده شود». recognition مفهومی است که با ایدئالیست‌های آلمانی و به‌ویژه فیخته و هگل به فلسفه می‌آید و معنای آن به رسمیت شناختن یکی از سوی دیگری است که مبنای ورود به بحث خودآگاهی در هگل است.

– «تراژدی به سه طریق کشته می‌شود: نخست از سوی دیالکتیک سقراطی و این مرگ اپیکوری آن است». آنچه در متن انگلیسی آمده است مرگ اورپیدی تراژدی است. که در این‌جا نیز اپیکور فیلسوف هلنیستی با اورپیدس نمایش‌نامه‌نویس یونانی خلط شده است.

– «برای او زندگی باید تأیید و نه توجیه یا جبران شود». این کلمه ترجمه redeem است و معمولاً بازخریده شدن ترجمه می‌شود که به بازخریده شدن گناهان از سوی عیسی مسیح اشاره دارد. کسی نیز که باید به زندگی آری گوید «درد بالندگی را به‌جای بازتولید رنج فردیت آری می‌گوید». بنابراین زندگی برای او نباید توجیه یا بازخریده شود. کلمه جبران اشتباه نیست، اما مانند تأیید وجه ساده‌تر و سطحی‌تر آن کنش را نشان می‌دهد. همین کلمه در صفحه ۲۹ به دلیلی نامشخص، نجات یافتن ترجمه شده است.

– premonition در صفحه ۲۸ پیش‌زمینه ترجمه شده است؛ حال آن‌که باید پیش‌هشدار ترجمه می‌شد.

– «نیچه ... تأیید زندگی (آری‌گویی به آن را) هنوز در قالب رفع رنج در دل کلی و لذتی می‌فهمد که فرد را تعالی می‌بخشد» (صفحه ۲۸) «which transcends the individual». می‌بایست ترجمه می‌شد: «که نسبت به فرد تعالی می‌یابد».

– دلوز در این بخش دو پاره از تبارشناسی اخلاق را نقل کرده است که مترجم در صفحه ۳۲ هر دو را به صلاح دید خود حذف کرده است.

– «او خدایی است که زندگی برای او ناگزیر از توجیه شوند نیست» (صفحه ۳۲). جمله

انگلیسی هیچ ربطی به این ترجمه ندارد و ترجمه آن به این شکل است: «او خدایی است که لازم نیست زندگی او توجیه شود».

- «زندگی تسلیم زحمت منفی می‌شود» (صفحه ۳۳)، در ترجمه «life submits to the labor of the negative». با توضیحات دلوز درباره دیالکتیک و برجستگی امر منفی در آن ترجمه روان این جمله به این صورت خواهد بود: «زندگی در برابر کار و کنش امر منفی منقاد می‌شود».

- «هیچ چیز جلوتر از تفسیر نیچه‌ای دیونیسوس نیست مگر تفسیری که بعدها توسط اُتو ارائه شد: یک دیونیسوس هگلی، دیالکتیکی و دیالکتیسین!» (صفحه ۳۴)، که باید ترجمه می‌شد: «هیچ چیز به اندازه تفسیر رودولف اوتو از تفسیر نیچه‌ای دیونیسوس دور نیست». کلمه انگلیسی further بوده است.

- «زندگی مذموم است زیرا رنج دارد، اما به همین دلیل پاداش می‌گیرد و جبران می‌شود» (صفحه ۳۸). پاداش می‌گیرد ترجمه atoned for است و به معنای کفاره‌ستاندن است. یعنی «زندگی سزاوار سرزنش است، زیرا پر از رنج است و به همین دلیل کفاره می‌ستاند و بازخریده می‌شود».

- «یونانیان، هستی را همچون چیزی سرشار و پر نعمت تفسیر و ارزیابی می‌کردند» (صفحات ۳۸ و ۳۹). سرشار و پر نعمت در ترجمه excess آمده است و ترجمه جمله مذکور دقیقاً عکس آن چیزی است که نقل شد. بنابراین «..... هستی را همچون گونه‌ای افراط‌کاری تفسیر می‌کردند».

- در صفحه ۳۹ crime قانون‌شکنی ترجمه شده است.

- «پراکندن جهان و دست‌کشیدن از احترام به کل ضروری است» (صفحه ۴۳)، که باید این‌گونه ترجمه می‌شد: «باید جهان را به اجزاء تکه‌تکه کرد، باید دست از احترام به کل برداشت».

- «این‌ها نخستین، تخمین‌ها از بی‌گناهی‌اند» (صفحه ۴۴). مترجم approximate را تخمین ترجمه کرده است که اصلاً نادرست نیست، اما معنایی که به کار این جمله می‌آید «نزدیک شدن» است که یکی از معانی واژه است. «این‌ها نخستین نزدیک‌شدن‌ها به (مفهوم) بی‌گناهی است».

- moment در صفحه ۵۱ لحظه ترجمه شده است و بسیار نامناسب و نامفهوم از کار درآمده است. این کلمه در بافت متن باید مرحله ترجمه می‌شد.

– در صفحه ۶۶ این جمله آمده است: «موضوع تکه تکه کردن آن به احتمال‌ها و ضرب آن به پیش آمدهای به دست آوردن و به دست آوردن است». کلمه *mint* هنگامی که درباره سکه به کار می‌رود به معنای ضرب کردن است؛ درباره مفاهیم و دیگر چیزهای مربوط (چیزهای زیادی جز سکه!) جعل کردن ترجمه می‌شود.

– «Inferior forces do not, by obeying, cease to be forces distinct from those which command» در صفحه ۷۰ این گونه ترجمه شده است: «نیروهای فرودست از نیروهایی که فرمان می‌دهند بواسطه فرمانبرداری متمایز نمی‌شوند». این جمله را این گونه باید ترجمه کرد: «نیروهای فرودست، در حالت فرمانبرداری، همچنان از نیروهایی که فرمان می‌دهند متمایز هستند».

– واژه *characterize* در صفحه ۷۱ که به معنای بیان ویژگی‌های یک چیز است، خصلت‌بندی ترجمه شده است. شاید منظور مترجم خصلت‌نمایی است که مثلاً در ترجمه‌های آقای عبدالکریم رشیدیان بسیار به کار می‌رود، و گرنه نمی‌توان همان‌طور که دروغ را به کسی می‌بندند، خصلت را هم به کسی یا چیزی بست.

– *concrete* در صفحه ۷۶ مادی ترجمه شده است، در حالی که این اصطلاح باید انضمامی در برابر انتزاعی ترجمه شود.

– «در هر مورد باید کیفیت مربوط به هریک از آنها و بالا- و - پایینی‌های این کیفیت را به نحوی واقعی سنجید» (صفحه ۷۹)، این واژه ترجمه *nuance* است. بهترین ترجمه برای آن «تفاوت‌های ظریف و جزئی» است (← فرهنگ وبستر).

– «... اگر، به کلام متافیزیکی، پایان شوند، وجود یا نیستی باشد» (صفحه ۷۹). ترجمه این جمله که مانند بیشتر نمونه‌های پیشین، جمله انگلیسی آن به خاطر شدت وضوح آن ذکر نمی‌شود باید به این شکل می‌بود: «... به بیان متافیزیکی، اگر شدن می‌توانست به وجود یا عدم منتهی شود...».

– «یک درون باید به آن نسبت داده شود و من آن را «خواست قدرت» می‌نامم» (صفحه ۸۰)، باید به این شکل اصلاح شود: «می‌بایست خواستی درونی را به نیرو نسبت داد...».

#### ۴. نتیجه‌گیری

تا این جا راجع به ویرایش (چه صوری چه محتوایی) کتاب هیچ سخنی نگفته‌ایم. راجع به ویرایش صوری خوشبختانه هیچ نیازی به نقد هیچ‌کس نیست زیرا ورق‌زدن چند صفحه

کافی است که خواننده دریابد که به‌ندرت می‌توان کاربرد علائم ویرایشی را در این ترجمه فهمید. زیرا از معیار مشخصی پیروی نمی‌کنند. کتاب نیاز به ویرایش صوری کاملی دارد که در جای‌جای کار به‌خوبی آشکار است.

درباره ویرایش محتوایی این ترجمه نیز چیرگی ساختارهای نحوی زبان انگلیسی کاملاً آشکار است (که به برخی از آن‌ها اشاره شد) و نشانی از زبان فارسی پالوده‌ای که بتواند دقت‌ها و ظرافت‌های فلسفی را در این نوشته نشان دهد نیست. از آن دو اصلی که در ابتدا گفته شد، با نظر به نمونه‌های آورده‌شده، به‌خوبی می‌توان دید که ترجمه بر اساس نگاهی سازمند و متخصصانه انجام نگرفته و در نتیجه نیز مترجم نتوانسته زبانی که مناسب این درک نو باشد را فرا آورد. در واقع بی‌دقتی‌ها در این ترجمه در زمینه برگردان اصطلاحات به حدی است که کار را برای هر بررسی محتوایی و نیز توجه به زبان فارسی مطلوب برای برگردان نوشته دلوز ناممکن می‌کند.

در یک برآورد کلی بر اساس آنچه آورده شد، می‌توان گفت که این ترجمه را نمی‌توان ترجمه‌ای جدی با معیارهای دقت آکادمیک دانست، بلکه می‌توان آن را تلاشی برای فارسی‌سازی متن انگلیسی دانست و نه اثری مستقل و فلسفی به زبان فارسی که البته تا این اندازه هم تلاش مترجم مشکور است.

## منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۴). فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز.  
دلوز، ژیل (۱۳۹۰). نیچه و فلسفه، برگردان لیلا کوچک‌منش، تهران: رخداد نو.  
نیچه، ویلهلم فردریش (۱۳۷۷). تبارشناسی اخلاق، برگردان داریوش آشوری، تهران: آگاه.  
نیچه، ویلهلم فردریش (۱۳۷۹). چنین گفت زرتشت، برگردان داریوش آشوری، تهران: آگاه.

Deleuze, Gilles (1986). *Nietzsche and Philosophy*, trans. by Hugh Tomlinson, Columbia University Press.

